

موسیقی بشر اولیه^۱



موسیقی بدوی و اولیه در تاریخ موسیقی فصلی مخصوص به خود دارد ولی با زندگی روزمره بشر اولیه و عوامل مختلف مربوط به آن به مراتب بیشتر از موسیقی هنری بستگی داشته است و غالباً دارای جنبه‌های روانشناسی، اجتماعی، مذهبی، زبانی و سمبلیک بوده است. به همین سبب ملاحظه میشود که بعضی آوازاها مخصوص مردان و یازنان بوده است و برخی دیگر را فقط فرد معینی میخوانده است. و یا اگر آهنگی با صدای زیر خوانده میشد باوقتی که همان آهنگ تودماغی و زیر لب ادا میکردید از لحاظ روانشناسی معنی ممتاز و متفاوتی داشته است. بنابراین دریافتن مفهوم هر آهنگ معینی تماس مستقیم با خوانندگان آن آهنگ و آشنائی با محیط آنها را ایجاد میکند. زیرا تصویری که ما ممکن است از صورت نوشته شده یک ملودی ساده بدست آوریم غالباً نارسا (و حتی شاید همراه کننده) خواهد بود مگر آنکه ملودی مزبور عملاً مورد توجه قرار گیرد. همچنین برای آنکه اجرای صحیح آهنگی را بشنویم لازم است

۱ - این مقاله ترجمه قسمتی از نوشته « ماریوس شنايدر » دانشمند موسیقی-شناس نامدار آلمانیست که در « تاریخ موسیقی جدید آکسفورد » بچاپ رسیده است.

بدانیم مردمیکه آهنگ متعلق بآنها است آنرا چگونه اجرا میگرداند و چه مایه و
لحنی در آواز خود بکار میبردند. اگر بخواهیم يك ملودی را مستقیماً باریدن خواننده
آن و شنیدن صدای او بتحریر در آوریم باوقتیکه همان ملودی را از يك صفحه گرامافون
گرفته و تحریر کنیم بین این دو نوشته اختلافی اساسی بوجود خواهد آمد. در نحوه
اول وزن آهنگ با دقت بیشتری تحریر میشود در صورتیکه در نحوه دوم جزئیات
ملودیک آهنگ بهتر مشخص میگردد.

ملودی بدوی همیشه برای بیان يك تصور بشکل موسیقی بوده است. عبارت
دیگر بشر اولیه فقط وقتی میخواست است چیز معینی را بیان کند آواز میخوانده
است و چون آواز او در آن واحد ترجمان افکارش بوده در ضمن اجرای آهنگ بیان
و آواز باهم مخلوط میشده است. بشر اولیه بقدری به معنی يك آواز اهمیت میداده
است که اگر بنا بود کسی آهنگ تازه ای را بدون کلام آن بنظرش برساند بلافاصله
می پرسید که آهنگ مربوط به چیست و راجع بچه موضوع است. برای او تصویریکه
در آهنگ با آواز بیان میشود لااقل دارای همان اهمیت خود ملودی میباشد. لیکن
اگر بشر اولیه يك ملودی را میشنید که مطبوع طبعش واقع میشد و کلمات آنرا هم
نمیدانست بلافاصله از خودش کلامی به آن میافزود. حتی آهنگهایی که بشر اولیه
بأساز مینواخته است و شاید سوت زدن او هم حکایت از تصور معینی میکردند است.
بنابراین ریشه موسیقی برنامه ای (Programatic) با اولیه ترین آهنگهای سازی
میرسد. اینکه آیا آهنگ ساده بعضی سرودهای بچه ها و لالائی هم دارای معنی و
تصوری بوده و یا اصلاً فاقد اندیشه میباشد مطلبی است که باید تحقیق و اثبات گردد.
در يك آهنگ بدوی لازم نیست که اندیشه و منظور آن آشکارا بصورت کلام
در آورده شده باشد. بلکه ممکن است آهنگی حاکی از اندیشه مبهمی باشد که احساس
آن آسان تر از تصور آنست و مستقیماً و بدون واسطه کلمات قابل فهم بصورت آهنگ
آمده است و نیز ممکن است اتفاق افتد که در طی يك آهنگ انگیزه موسیقی و اندیشه
منطقی بتدریج از حالت ابهام بصورت روشن و معینی درآید چنانکه گویی يك حالت
رؤیا مانند مقدماتی کم کم به هشیاری و بیداری مبدل میگردد. از طرف دیگر بسیاری
از کلمات ظاهراً بی معنی هم که در يك ملودی بکار میرود دارای وجه امتیاز سحر آمیزی
میباشد. مثلاً کلمه «هی» (Hee) غالباً در مورد رها کردن تیری میآید و کلمه «هو»
(Hoo) دارای ارزش پزشکی است. بطور کلی صداهایی از این قبیل بمنظور فراخواندن
ارواح و یا ترساندن و راندن آنها در ملودی بشر اولیه بکار میرفته است. بهمین سبب
آهنگی که جنبه پزشکی داشته است حتماً بایستی در وقت بیماری خوانده میشد و الا
خواندن آن صرفاً بمنظور تفریح و بدون توجه پسندیده نبوده است. همینطور هم
نمی بایستی کسی بدون داشتن قصه و اندیشه ای با خودش آواز بخواند، چه هرنت آن
آهنگ باعث فراخواندن روحی میشده است. بنابراین ملاحظه میشود که برای بشر
اولیه ملودی دارای اهمیت فراوان بوده است و بعنوان نیروی سحر آمیزی تلقی

میشده است که نمی بایستی آنرا تضييع و یا از آن سوء استفاده میکرد. همچنین توافق و هم آهنگی صداها همیشه علامت هويت و یا لا اقل تفاهم دو جانبه بوده است. چنانکه هم اکنون نیز در جزائر سلومون (Solomons) وقتی قبیله ای از قبیله دیگر دعوت میکند رسم بر این است که همراه دعوت میزان و مقیاس نئهای قبیله خود را میفرستند تا میهمانان نیز قبلائی های خود را مطابق همان میزان کوك کنند و با این ترتیب هنگامیکه با نوای نئ های خود بیکدیگر تهنیت میفرستند حد اعلائی توافق و هم آهنگی بین ایشان برقرار باشد. همینطور وقتی جوانان قبیله آواز میخوانند بناگهان یکی از آنها ملودی خود را باچنان نت زیری میخواند که دیگران نمی توانند از او تبعیت کنند. در این صورت گاهی اتفاق میافتد که دختری همان ملودی را گرفته و با همان لحن میخواند و این اتفاق چنین تعبیر میشود که آن دختر و پسر عاشق یکدیگر شده اند.

در موسیقی بشر اولیه ملودی منحصرأ يك ترکیب اتفاقی اذنت های گوناگون نبوده است. بلکه يك قطعه متشکل دینامیک بشمار میرفته است. فورمی از موسیقی بوده است بیشتر و برتر از مجموع ساده نت های ترکیب کننده اش. از نظر بشر اولیه يك سلسله اذنت های جداگانه که تصنعاً بدنبال هم آورده شده باشد بی اثر است. زیرا که چنین آهنگی يك فرآورده ترکیبی بحساب میآید و نه يك اثر جاندار. و چنین ملودی مصنوعی را بشر اولیه يك آهنگ بی قدرت میخواند زیرا چنین آهنگی بمعقیده او قدرت ندارد هیچ روحی را درخود ماوا دهد. ملودی بدوی چیزی جز تکرار مداوم ایده های گوناگون نمی باشد و اساساً باکشش و توسعه بین آغاز يك ایده و آخرین نت آهنگ منظم میشود. تمام نت های دیگری که در این میان آورده میشود طوری معین میگردد که عالماً و عامداً بسوی آخرین نت ملودی کشش و کوشش میکند. در ملودی بدوی هم ایده ای که بصورت آهنگ در میآید و هم سلسله تکرارهای آن مطابق نمونه و طرح معینی بسط مییابد، این نمونه و طرح معین هم نسبت به احساسات یا اندیشه و یا کولتور (Culture) خاصی که در ملودی حکایت میشود قابل تغییر است.

همین بسط و شدت یافتن در ملودیهای بشر اولیه بدون شك یکی از علل اهمیت شایان موسیقی در زندگی او بوده است. برای بشر اولیه موسیقی ورقص حرکتی ایجاد میکند که خود تولیدکننده حالتی میشود که بکلی متفاوت از خود آن حرکت اصلی میشود. بشر ضمن اینکه بخواندن آواز و ورقص مشغول میشده است در خود حالت تازه ای احساس میکرده که سراپای وجودش را میگیرد و نیروی تسلی بخش و فراغ دهنده آن حالت در زندگی عادی روزانه برایش بیگانه بوده است. آهنگی که چنین اثر شورانگیزی داشته است تاجائی پیش میرفته که منجر به يك حالت نشسته و از خود بیخودی میشده است و جریان آرام و منظم ضرب آهنگ موجب يك فراغ و انبساط داخلی میگشته است. من خود شاهد این نیروی تسلی بخش و فراغ دهنده موسیقی در يك بومی اهل یوکاندا بودم. این بومی درمرکز برادرش (که بمعقیده آن مردم به وسیله روحی کشته شده بود) ابتدا عریده ای موخش چنان خشمناکه سردادن گرفت و

سپس آواز خواندن آغاز کرد و بتدریج با نیروی تسلی بخش موسیقی عفریت سیاه یأس و اندوه را مغلوب ساخته از خود براند .

در موسیقی اولیه بخصوص وقتی که آواز توأم با رقص باشد و با خواننده آواز ترانه اش را همراه با سازی که خود بنوازد بخواند اثر آهنگ براتب شدیدتر است . البته این مرحله از آهنگسازی و آهنگ نوازی که در بشر اولیه صرفاً جنبه غریزی و ابتدائی داشته است ارتباطی با هنر ندارد . معذالك ملاحظه میشود که در قدیمی ترین تمدن ها نیز شرط اساسی برای هنر که همان تسلط کامل بر وسیله بیان و ترکیب و قالب ریزی آن با هشیاری و دانائی میباشد ، لازم بوده است . وقتی خواننده ای که در همان حال رقص هم میکند بخواهد نظم معینی در حرکات خود ایجاد کند آوازش شکل منظم موسیقی بخود میگیرد . مسلماً غریزه نوازندگی در این تبدیل ملودی بشکل قطعات منظم سهم بسزائی داشته است . از طرفی هم باید در نظر داشت که حتی در آوازا و رقص های نشئه آور نیز غالباً عبارات موسیقی آن دارای ساختمان منظم و محکمی میباشد .

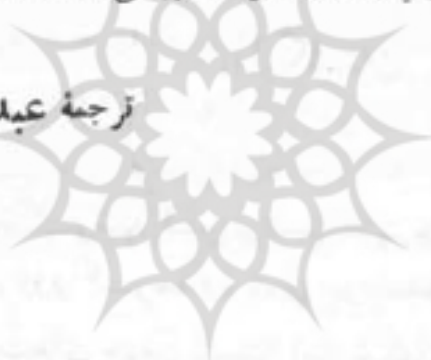
این نظم ساختمانی در آهنگهای بدوی موقعی که عده ای بصورت دسته جمعی در آوازا شرکت میکنند حتی بیشتر مشهور و جالب توجه میشود . اما این شرکت دسته جمعی در آوازا نه فقط به منظم شدن حرکات ریتمیک آهنگ کمک میکند بلکه همچنین در جنبه ملودیک آن نیز هم آهنگی و اتحاد خاصی فراهم میآورد . چنانکه در مورد یکی از رقصهای بومیان افریقای مرکزی (بطوریکه در مجموعه پ . شبستا (P . Schebesta) ملاحظه میشود) معمولاً ابتدا با یک فریاد وحشیانه از جانب تمام خوانندگان آغاز میشود که بعداً بتدریج يك اتحاد و هم آهنگی نسبی در آن ظاهر میگردد و کم کم جنبه ملودیک آهنگ و ضرب های مختلف آن با هم تعدیل شده بالاخره يك نغمه دسته جمعی کاملاً منظمی بوجود میآید .

نفوذ شدید اجرای دسته جمعی را در بسط و توسعه موسیقی بدوی در این حقیقت نیز میتوان دید که غالباً حتی آهنگهای غزلی و آوازه های عشقی نیز بصورت دسته جمعی بوده است . در حقیقت در اجتماع اولیه حیات فرد چنان با حیات اجتماع بستگی داشته که حتی در ساعات کوتاه شب عروسی هم پرتو حیات اجتماع از فرد برگرفته نمیشده است و با آوازه های دسته جمعی مداوم آن شب را جشن میگرفته اند .

ولی در عین حال این روحیه اجتماعی هرگز باعث هم ترازی کردن جنبه های مختلف موسیقی نبوده است . و تمایز بین سولیت و کور همیشه مشخص بوده است . این تمایز هم در روش های مختلف اجرای آهنگ مشهود است و هم در میزان از خود بیخودی و حالت نشئه ای که خوانندگان سرودهای مقدس بتدریج دچار آن میشده اند ، دیده میشود . در اجرای آهنگ سولیت ارباب و رهبر است و اعضا ، کور با اصطلاح معاونین او . حتی وقتی هر دو با هم يك آواز را میخوانند سولیت آواز خود را شدیدتر و مشخص تر ادا میکند در حالیکه اعضا ، کور با حالت ملایمتر و نرمتری آهنگ

را میخوانند . و وقتی سولیت مبرقصد جمعیت حلقه سحرآمیز حفاظت بخشی بدور او میزنند . سولیت ریتم آهنگ خود را هر لحظه شدیدتر میکند تا بتواند به سرزمین ارواح رخنه کند اما موفقیتش در این راه بستگی به همکاری جمع دارد که کف زدن ها و آوازشان چنان او را بحرکت و هیجان میآورد که بیک حالت از خود بیخودی کشیده میشود . و وقتی آهنگ به کمال هیجان خود میرسد بکلی رابطه بین خواننده و آهنگ واژگون میشود . زیرا خواننده سولیت که رقص هم میکند ، در عین حال خودش آغازکننده ملودی بوده است دیگر خود محو و مجذوب آواز میشود . دیگر موسیقی بصورت مرکب و یاسفینه ای در میآید که آن بشر فانی را به دیار دیگری می برد و تمام حرکات آهنگ انعکاسی از آن دیار تازه میگردد . در حالیکه رقصنده سولیت با زنگوله های آویزان از خود بیخود شده و به نیروی اسرارآمیز صدای موزون می پیوندد احساس میکند که از این صحنه ای که خودش بوجود آورده است چیزی نتیجه میشود که از خودش برتر و بزرگتر است . او در این حال با آهنگ نشوونما میکند و چنان خود را با آن میآمیزد تا لحظه ای فرا میرسد که خود او با آهنگ یکی میشود و خود مبدل به زنگوله ای انسانی میگردد . آنکاه روحش به سرزمین ارواح فرود میآید و جمعیت جسم او را در میان حلقه خود نگهبانی میکند تا روح دوباره بقالبش بازگردد .

ترجمه عبدالحسین فاطمیان



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی